روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا – **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** – ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۴۷ ■ شماره ۱۲۳ دوره جدید ■ پنجشنبه ۴ شهریور ۱۳۸۹ ■ ۱۵ رمضان ۱۴۳۱ ■ ۲۶ آگوست ۲۰۱۰

سرانجام سنتوری به شبکه خانگی راه یافت

«سنتوری» داریوش مهرجویی سرانجام به صورت قانونی و مجوزدار پس از چهار سال در شبکه نمایش خانگی طی دو روز اخیر توزیع شده است. روی جلد سی‌دی عرضه‌شده «سنتوری» نوشته شده است: «اگر کپی این فیلم را قبلاً دیده‌اید با خرید یک نسخه فیلم اصلی، ضمن ادای دین به صاحبان اثر شاهد مجموعه کاملی از پشت صحنه و موسیقی متن باشید.» فرامرز فرازمند تهیه‌کننده این فیلم چندی پیش به دیار باقی شتافت. او تا آخرین روزهای زندگی برای اینکه بتواند فیلم را به اکران عمومی برساند، تلاش کرد. در بخش دیگری از طرح روی جلد فیلم آمده است: «این فیلم تولید سال ۸۵ است.»

تهران: اذان ظهر ۰۶: ۱۳ اذان مغرب ۵۹: ۱۹ اذان صبح فردا ۰۴: ۵ طلوع آفتاب ۳۲: ۶

آخر

۱۰ اثر جنجال‌آمیز تاریخ سینما

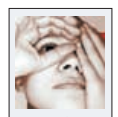

در حاشیه هنر

روزنامه ایندیپندنت اخیراً در گزارشی فهرست ۱۰ فیلم جنجالی تاریخ سینما را به انتخاب منتقدان منتشر کرده است. در این فهرست فیلم «پرتقال کوکی» ساخته استنلی کوبریک در صدر قرار دارد.

فیلم «پرتقال کوکی» محصول سال ۱۹۷۱ به کارگردانی «استنلی کوبریک» پس از اکران، نمایش آن در کشورهای ایرلند، سنگاپور، مالزی، کره جنوبی و اسپانیا ممنوع شد. «پرتقال کوکی» داستان مردی به نام الکس را بازگو می‌کند که به همراه دار و دسته‌اش اقدام به تجاوز و قتل عام زنان خیابانی می‌کند. اما بعدها همسر کوبریک پس از مرگ او اظهار داشت ممنوعیت این اثر به دنبال تهدیدهای مکرر استنلی از سوی افراد ناشناس و پیشنهاد پلیس مبنی بر عدم اکران این اثر صورت گرفت.

فیلم «کشتار با اره برقی در تگزاس» محصول سال ۱۹۷۴ در ژانر اکشن و ترسناک در میان این ۱۰ اثر قرار دارد. داستان این فیلم درباره پنج دوست است که در پی تخریب سنگ قبر پدربزرگ‌شان به محل دفن او می‌روند اما از بدشانسی از شهر کوچکی سردرمی‌آورند که محل زندگی «صورت چرمی» قاتل بدذاتی است که قربانیان خود را با اره برقی به قتل می‌رساند. اکران این فیلم که بر اساس داستان واقعی زندگی یک قاتل روانی به نام «اد گین» ساخته شده است برای مدتی در کشورهای فنلاند، برزیل، استرالیا، آلمان، شیلی، ایسلند، ایرلند، نروژ، سنگاپور و سوئد ممنوع شد.

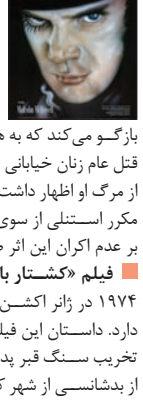

فیلم «جن‌گیر» محصول سال ۱۹۷۳ داستان دختربچه ۱۲ساله‌ای را بازگو می‌کند که روحش توسط نیروهای شیطانی تسخیر شده و دو کشیش قصد دارند وی را از این حالت نجات دهند. جن‌گیر که از سوی منتقدان سینمای وحشت مورد تقدیر و ستایش قرار گرفت، نامزد ۱۰ جایزه اسکار شد که توانست دو اسکار را دریافت کند. اکران این فیلم در کشورهای انگلیس، مالزی و سنگاپور ممنوع شد.

فیلم «روزگار برایان» محصول سال ۱۹۷۹ از دیگر آثار جنجالی سینماست که داستان مردی به نام برایان را مطرح می‌کند که در جایی در همسایگی حضرت عیسی(ع) زندگی می‌کند و می‌پندارد که او مسیح است اما مردم حرف او را باور نمی‌کنند و کسی از وی پیروی نمی‌کند. این فیلم که حاوی مضامین دینی به همراه طنز است از سوی بسیاری از فعالان مذهبی مورد ستایش قرار گرفت. روزگار برایان پس از ممنوعیت اکران به مدت ۳۰ سال در کشورهای نروژ، سنگاپور و ایرلند سرانجام در سال ۲۰۰۹ در ولز به نمایش درآمد.

فیلم «آخرین تانگو در پاریس» محصول سال ۱۹۷۳ با هنرنمایی «مارلون براندو» از دیگر آثار جنجال‌برانگیز سینماست که به دلیل نمایش صحنه‌های مبتذل و غیراخلاقی فراوان اکران آن در ایتالیا، سنگاپور، نیوزیلند، پرتغال و کره جنوبی ممنوع اعلام شد.

فیلم «کالیگولا» دیگر اثری است که در میان ۱۰ اثر جنجال‌برانگیز قرار گرفته است. کالیگولا داستان یکی از پادشاهان رومی را نشان می‌دهد که در پی رسیدن به مقام سلطنت و پادشاهی از هر عمل وقیح و خشونت‌آمیزی دریغ نمی‌کند. این فیلم از سوی منتقدان سینمایی نه‌تنها به خاطر به نمایش گذاشتن خشونت در آن جنجال‌آمیز نام گرفت بلکه به خاطر به تصویر کشیدن تمایل شدید کالیگولا به خواهرش مورد توجه واقع شد. اکران کالیگولا در کانادا و ایسلند ممنوع اعلام شد.

فیلم «در جبهه غرب خبری نیست» محصول سال ۱۹۳۰ نیز توانست با کارگردانی دقیق و فیلمنامه غنی جایگاه خود را در میان جنجال‌برانگیزترین‌های تاریخ باز کند. این اثر یک گروه از سربازان جوان آلمانی را در جنگ جهانی اول نشان می‌دهد که پس از ورود به جبهه به عمق تراژدی جنگ و سوءتفاهماتی که منجر به آغاز آن شده پی می‌برند. اکران این فیلم به دلیل دربرداشتن مفاهیم ضدجنگ و شعارهای ضدآلمانی، توسط حزب نازی و طرفداران «آدولف هیتلر» تا پس از جنگ جهانی دوم در آلمان و اتریش ممنوع اعلام شد.

فیلم «آخرین خانه سمت چپ» محصول سال ۱۹۷۲ است که داستان عده‌ای دختر جوان را نشان می‌دهد که برای جشن تولد یکی از دوستان‌شان به یک کنسرت موسیقی می‌روند و در راه بازگشت از آنجا در حالی که به همراه خود مواد مخدر حمل می‌کردند توسط گروهی روانی که به تازگی از زندان فرار کرده‌اند ربوده می‌شوند. اکران این فیلم در انگلیس، سنگاپور، ایسلند، نیوزیلند، نروژ، آلمان غربی و برای ۳۲ سال نیز در استرالیا ممنوع اعلام شد. «وس کریون» کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته است. او پس از آن آثار مطرحی نظیر «تپه‌ها چشم دارند» (۱۹۷۷)، «کابوس خیابان الم» (۱۹۸۴) و سری فیلم‌های جیغ را نیز جلوی دوربین برده است.

فیلم ترسناک «کلبه وحشت» محصول سال ۱۹۸۳ آخرین اثری است که در لیست جنجالی‌ترین‌ها قرار داد. داستان این فیلم درباره پنج دوست است که در خلال ورود به یک خانه چوبی به کتابی به نام «کتاب مرگ» برمی‌خورند. این کتاب با آزاد ساختن نیروهای شیطانی باعث می‌شود افراد به زامبی تبدیل شوند. کلبه وحشت به دلیل نمایش صحنه‌های خشن از سوی سازمان‌های مختلف مذهبی مورد انتقاد قرار گرفت و سپس اکران آن در مالزی، انگلیس، آلمان غربی، سوئد، ایسلند، ایرلند و سنگاپور ممنوع اعلام شد.

فیلم «وسوسه‌ها» محصول سال ۱۹۳۲ نیز به کارگردانی «تاد برونینگ» در میان ۱۰ اثر جنجال‌برانگیز قرار گرفته است. این فیلم که در ایتالیا، فنلاند و ایرلند ممنوع شد داستان یک دختر بندباز را بازگو می‌کند که می‌پذیرد با رئیس یک سیرک نمایشی که فرد بدقیافه و کوتاه‌قدی است ازدواج کند. اما پس از چندی دوستان مرد درمی‌یابند که دختر به خاطر پول و ثروت او با او ازدواج کرده است. این فیلم برای به خدمت گرفتن ظاهر واقعی افراد به جای گریم کردن آنها مورد تحسین واقع شد.

گزارش آخر: ۱۰ نمایشنامه فراموش‌نشدنی امریکایی‌ها

تنسی ویلیامز محبوب امریکایی‌ها

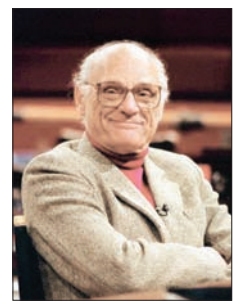

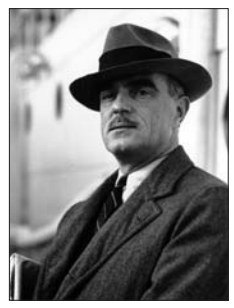

مانی فراهانی: مجله «برادوی» طی نظرسنجی‌ای که از ۱۷۷۷ نمایشنامه‌نویس، کارگردان، بازیگر، تهیه‌کننده، مدیربرنامه، وبلاگ‌نویس و منتقد و تماشاگران عضو سالن‌های برادوی انجام داده، ۱۰ نمایشنامه برتر امریکا را انتخاب کرده است. اما نکته جالب این نظرسنجی اینجاست که برخی از ستاره‌های سینمای امریکا که دستی هم در تئاتر دارند در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند.

مرگ دستفروش

آرتور میلر، محصول سال ۱۹۴۹/ امتیاز: ۸۶۱

«مرگ دستفروش» را در واقع باید ضدسرمایه‌داری‌ترین نمایشنامه امریکایی دانست. نوشتن این نمایشنامه برای نویسنده‌اش چاره‌ای جز خروج از امریکا و اقامت در پاریس نداشت. بسیاری معتقدند این نمایشنامه نقش بسیاری در همگانی شدن بیمه و تامین اجتماعی در این کشور داشته است. آرتور میلر این نمایشنامه را تنها در دو روز نوشته است و «ویلی لومان» شخصیت اصلی این نمایش بدل به یکی از ماندگارترین‌های دنیای تئاتر شد. سه جایزه اصلی نمایشنامه‌نویسی یعنی تونی، پولیتزر و حلقه منتقدان نمایش امریکا به این اثر رسید. میلر خود درباره این نمایشنامه می‌گوید: «این متن فاجعه زندگی مردی است که ۱۰ سال تمام به او فکر می‌کردم.»

فرشتگان در امریکا

تونی کوشنر، محصول سال ۱۹۹۱/ امتیاز: ۸۰۰

تونی کوشنر نمایشنامه‌نویس ۵۳ساله امریکایی ره صدساله را یک‌شبه طی کرده است. او با نمایشنامه «فرشتگان در امریکا» به چنان محبوبیتی رسیده است که حالا بعد از «آرتور میلر» از او به عنوان یکی از بهترین‌های پنج دهه اخیر نام می‌برند. «فرشتگان در امریکا» بارها و بارها در سالن‌های معتبر تئاتر اجرا شده است و دست آخر هم یک مینی سریال بسیار پرطرفدار از روی این نمایشنامه ساخته شد که پخش آن از شبکه HBO به شدت سر و صدا ایجاد کرد. «آل پاچینو» بازی در این سریال را یکی از نقاط درخشان کارنامه‌اش می‌داند. «فرشتگان در امریکا» ماجرای آدم‌هایی است که در جامعه امریکا با بیماری ایدز دست و پنجه نرم می‌کنند؛ آن هم در جامعه سیاست‌زده‌ای که آنها را پس می‌زند. این نمایش هفت‌ساعته همیشه در دو بخش اجرا می‌شود، بخش اول «حاصل یک هزاره» و بخش دوم «پروسترویکا» نام دارد. کوشنر برای همین نمایشنامه جایزه پولیتزر را برد. او برای نوشتن فیلمنامه «مونیخ» هم اسکار بهترین فیلمنامه را دریافت کرده است.

اتوبوسی به نام هوس

تنسی ویلیامز، محصول سال ۱۹۴۷ / امتیاز: ۷۷۴

تنسی ویلیامز آنقدر نمایشنامه قوی نوشت و آنقدر اجرای تئاتر بر اساس این نمایشنامه‌ها در سراسر جهان با استقبال روبه‌رو شد که هرگز این نمایشنامه و اجراهایش زیر سایه فیلمی که «الیا کازان» با بازی «ویوین لی» و «مارلون براندو» ساخت قرار نگرفت. بلانش دی‌بویس شخصیت اصلی این فیلم و ماجراهایی که پشت سر می‌گذارد از این نمایش اثری ماندگار ساخت و البته استنلی کووالسکی تبدیل به یکی از ماندگارترین قماربازان دنیای تئاتر و سینما شد.

سیر طولانی روز در شب

یوجین اونیل، بهترین اجرا سال ۱۹۵۶/ امتیاز: ۶۵۰

ویل دورانت می‌گوید: «من هیچ‌کسی را نمی‌شناسم که برای نابغه شدن بهایی سنگین‌تر از یوجین اونیل پرداخته باشد. بزرگ‌ترین نمایشنامه‌های او آنهایی هستند که زندگی خودش را در آنها به تصویر کشیده است.» «سیر طولانی روز در شب» نمایشی است که بیشتر حدیث نفس به شمار می‌رود و به زندگی او و خانواده‌اش و تمام بن‌بست‌ها و گره‌های عاطفی‌اش می‌پردازد. نمایش «سیر طولانی روز در شب» حکایت یک خانواده ایرلندی – امریکایی ازهم‌پاشیده است. مادر خانواده گرفتار مورفین است و پسر بزرگ دائم‌الخمر و برادر کوچک‌تر تونی بیماری سل و مرگ زودرس دارد. پدر هم گرفتار است. این تجربه شخصی اونیل است و او این موقعیت را به همه جامعه امریکا تعمیم می‌دهد. نوشتن این نمایشنامه برای اونیل از سال ۱۹۳۹ آغاز شد و تا سال ۱۹۴۱ طول کشید. مهم‌ترین اجرای آن در سال ۱۹۵۶ بود.

چه کسی از ویرجینیا وولف می‌ترسد؟

ادوارد آلبی، بهترین اجرا سال ۱۹۶۲/ امتیاز: ۶۰۸

ادوارد آلبی در این نمایشنامه یکی از دراماتیک‌ترین نمایش‌هایی را که ممکن است از میان رابطه‌ها بیرون کشیده خلق می‌کند. زوج جرج – مارتا و نیک - هالی آنقدر عجیب هستند که وودی آلن می‌گوید همیشه آرزو دارم یک روز چنین زوجی را در یکی از فیلم‌هایم به تصویر بکشم. رابطه زن و شوهری و پارادوکسی که میان جرج و مارتا وجود دارد از نظر منتقدان تئاتر دیگر هرگز تکرار نمی‌شود. ادوارد آلبی جنبشی تازه در میان نمایشنامه‌نویسان ایجاد کرد و او را باید هم‌طراز ساموئل بکت در نمایشنامه‌نویسی اروپا دانست.

شهر ما

تورنتون وایلدر، بهترین اجرا سال ۱۹۳۸/ امتیاز: ۵۹۱

تورنتون وایلدر با نمایشنامه «شهر ما» سبب شد برادوی درست در روزهای رکود اقتصادی امریکا دوباره به اوج بازگردد و استقبالی که از این نمایش شد کار را به جایی رساند که «شهر ما» به مدت چهار سال پی در پی در سالن‌های تئاتر نیویورک روی صحنه بود.

باغ‌وحش شیشه‌ای

تنسی ویلیامز، بهترین اجرا سال ۱۹۴۴/ امتیاز: ۳۳۶

باغ‌وحش شیشه‌ای یکی از موفق‌ترین نمایشنامه‌های قرن بیستم به شمار می‌رود. می‌گویند جذابیت و تاثیرگذاری این اثر به دلیل رابطه مستقیمی است که با زندگی تنسی ویلیامز داشته است. یک مادر پیر و پسر و دختر معلولی در یک خانه مخروبه روزگار می‌گذرانند. پدر آنها را رها کرده است و به دنبال آرزوهای خود رفته است. این داستان کلیشه‌ای است اما وقتی تنسی ویلیامز این قطعه را روایت می‌کند رنگ و بوی دیگری می‌گیرد. نمایشنامه‌ای واقع‌گرا که همگی شخصیت‌ها در تخیل خود زندگی می‌کنند و این رمز جاودانگی «باغ‌وحش شیشه‌ای» است.

کشمشی در آفتاب

لورین هانسبری، بهترین اجرا سال ۱۹۵۹/ امتیاز: ۳۱۴

«کشمشی در آفتاب» یکی از محبوب‌ترین نمایشنامه‌هایی است که در امریکا روی صحنه رفته است. داستان درباره یک خانواده سیاهپوست است که منتظر دریافت پول بیمه عمر پدرشان هستند. در این میان مادر خانواده در اندیشه خرید یک خانه خوب در محله سفیدپوست‌هاست که باید پول زیادی بابت آن تهیه کنند. اما در این میان اتفاق‌هایی رخ می‌دهد که شرایط خرید و نگهداری خانه را با مشکل روبه‌رو می‌کند.

بوته ذوب

آرتور میلر، بهترین اجرا سال ۱۹۵۳/ امتیاز: ۳۰۰

آرتور میلر در این نمایشنامه بیش از هر نویسنده دیگری پارانویای مک‌کارتیسم را دست می‌اندازد و هر چند همیشه نگاه ضدسیاست‌های امریکایی در نمایشنامه‌های او دیده می‌شد، با این حال این نمایشنامه در زمان خودش تبدیل به یکی از دردسرهای بزرگ آرتور میلر شد.

حصارها

آگوست ویلسون، محصول سال ۱۹۸۳/ امتیاز: ۲۳۰

داستان در سال ۱۹۸۳ می‌گذرد. نگرو ستاره بیسبال مشکلات زیادی دارد. دردسرهای او پایان ندارد و خانواده، عشق و... همه چیز برای او به بن‌بست رسیده است. آگوست ویلسون این نمایشنامه را مرثیه‌ای برای سیاه‌ها نامیده است.

یک چیز خوب: زبانی که درک می‌کنیم

گراس و گریم

محمود حسینی‌زاد

هنرمندانی هستند که آدم خودشان و شخصیت‌شان را دوست دارد، اما کارهایشان به دل نمی‌نشیند. برای من یکی از این هنرمندان، گونتر گراس است. گونتر گراسی نیستم. پیشنهاد ترجمه کتاب‌هایش را همیشه رد کرده‌ام. عدم انعطاف و یکنواختی زبانش برایم ثقیل است اما خودش شخصیت جالبی دارد. اگر بخواهیم برای «تعهد در هنر» مابه‌ازایی پیدا کنیم، گراس نمونه خیلی خوبی است. هنری اصیل، همراه با تعهدی اصیل، همراه با فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی درست. نه شعاری عمل می‌کند و نه آبکی. جلد سوم «اتوبیوگرافی»اش در آلمان منتشر شده است. جلد اول و دومش همان «پوست کندن پیاز» بود و«باکس= دوربین عکاسی». جلد سوم اسمش هست «واژه‌های برادران گریم». برادران گریم که در اوایل قرن ۱۹ افسانه‌ها و قصه‌های آلمانی را جمع‌آوری کرده و صاحب نام بودند، از ناشر پیشنهاد نگارش لغتنامه‌ای را گرفتند. دو برادر، به خیال اینکه کار ساده‌ای است، دست به کار شدند. اما تا آخر عمرشان فقط توانستند سه جلد از ۳۲ جلد را منتشر کنند. گونتر گراس (حالا ۸۲ساله) این بخش از زندگی برادران گریم را محملی کرده برای جلد سوم بیوگرافی خودش: کتاب، ناشر، دوستان، واژه‌ها، گرفتاری‌ها و... ظاهراً کتاب مثل دو جلد قبلی، خسته‌کننده از کار درآمده. اما گونتر گراس در مصاحبه‌ای خیلی خوب با نشریه اشپیگل در مورد آخرین کارش، به مواردی از تعهد و مسوولیت اشاره دارد که خواندنی است. هفته دیگر اگر شد، خواهم گفت. اما در مورد زبان، اظهارنظر زیبایی دارد؛ زبانی که دغدغه خودش است و برادران گریم. گراس واژه‌ای قدیمی و منسوخ از دوران برادران گریم را می‌گوید و اضافه می‌کند: «تلفظ این واژه نوعی تسلی خاطر به همراه دارد. وقتی این واژه را تلفظ می‌کنی، انگار پس از هراسی بزرگ، به خانه و کاشانه‌ات رسیده‌ای... زبان نوعی وطن است و نوعی اطمینان خاطر. «طبل حلبی» را در پاریس نوشتم و «سال‌های سگی» را آنجا شروع کردم. اما بعد از چهار سال متوجه شدم که چه حس گمگشتگی‌ای دارم در بین آن زبان بیگانه. باید برمی‌گشتم به زبان آلمانی. حالم مثل حال نویسندگانی بود که از دیکتاتوری بی‌رحم نازی‌ها به امریکا پناه برده بودند، اما خیلی‌هایشان تحمل غربت را نداشتند و کمبودشان زبانی بود که درک می‌کردند و با آن درک می‌شدند.»

پای پیاده: مساله انسانی

گریه

سروش صحت

دخترعمه نیامد و برادرم و دوستم هر دو ناراحت بودند. برادرم گفت: «آخه چرا نیومد؟» دوست دوستم گفت: «چند روزی رفته مسافرت وقتی برگرده شاید دوباره بیاد.» برادرم گفت: «شاید؟!» دوست دوستم گفت: «آره دیگه، شاید.» دوستم گفت: «نخیر، حتماً باید بیاد.» گفتم: «مثل اینکه شما دوتا خیلی از دخترعمه خوشتون اومده.» دوستم گفت: «اشکالی داره؟» برادرم گفت: «اینکه آدم‌ها از هم خوششون بیاد یه مساله کاملاً انسانیه.» دوست دوستم گفت: «شما از انسانیت و مسائل انسانی فقط همین یکیش رو یاد گرفتین؟» دوستم گفت: «نخیر... ما همشو یاد گرفتیم، شما هیچی از انسان و انسانیت سرتون ...» صدای گریه نوزادی که از لابه‌لای بوته‌ها شنیده می‌شد، جمله دوستم را ناتمام گذاشت. به بوته‌ها نزدیک شدیم. نوزاد چندروزه‌ای را زیر بوته‌ها رها کرده بودند. نوزاد گریه می‌کرد. برادرم گفت: «ا، بچه رو چرا اینجا گذاشتن؟» دوست دوستم گفت: «نگذاشتن. ولش کردن رفتن.» دوستم گفت: «یعنی چی؟ چی‌کارش کنیم؟» برادرم گفت: «این گشنشه.» دوستم گفت: «چرا یکی‌تون برش نمی‌داره؟» دوست دوستم گفت: «کی مثلاً؟» دوستم گفت: «خودت... نمی‌بینی بچه داره از گشنگی تلف میشه.» دوست دوستم گفت: «من که شیر ندارم بهش بدم... خودت برش دار.» دوستم گفت: «من هنوز زن ندارم، خودم آویزونم، نوزاد به این کوچیکی رو چی‌کارش کنم؟» برادرم گفت: «شاید پدر و مادرش رفتن شیرخشک بگیرن برگردن، بیاین بریم.» دوست دوستم گفت: «شماها که تا دو دقیقه پیش داشتین از انسان و انسانیت حرف می‌زدین... همین بود؟ تموم شد؟» برادرم گفت: «حیف که زنم جدا شده، حیف که بچه خودم سرگردونه والا ورش می‌داشتم.» دوست دوستم گفت: «منم حیف که تو خرج همین دوتا توله‌ام مونده وِالا با خودم می‌بردمش.» بعد رو کرد به من و گفت: «تو چرا با خودت نمی‌بریش؟» گفتم: «من؟» برادرم گفت: «این خودش چهار نفر را می‌خواد تر و خشکش کنن.» بعد گفت: «آقا بیاین بریم. اصلاً شتر دیدی، ندیدی.» دوست دوستم گفت: «شتر چیه؟ این نوزاد طفل معصوم رو که نمیشه همینجوری ولش کرد، اگه تا ما رفتیم کلاغ اومد چشمش رو درآورد چی؟» دوستم خم شد که بچه را بردارد ولی قبل از اینکه دستش به بچه بخورد منصرف شد. دوست دوستم پرسید: «چی شد؟» دوستم گفت: «آخه من هنوز زن ندارم... بعدش هم ترسیدم اثر انگشتم رو لباس بچه بمونه.» دوست دوستم گفت:«خوب بمونه، مگه تفنگه که می‌ترسی اثر انگشتت بمونه؟» گریه نوزاد بند نمی‌آمد و ما نمی‌دانستیم چه کنیم، زن جوانی که رد می‌شد صدای گریه بچه را که شنید آمد بچه را برداشت و گفت: «اِ، این اینجا چی کار می‌کنه؟» و در حالی‌که بچه را در آغوش می‌فشرد، رفت. دوستم پرسید: «مادرش بود؟» دوست دوستم گفت: «نمی‌دونم.» برادرم گفت: «امیدوارم که...» دوست دوستم حرفش را قطع کرد و گفت: «حرف نزن.» دوستم پرسید: «داشتیم از چی صحبت می‌کردیم؟» برادرم گفت: «دخترعمه و مسائل انسانی.» دوستم دوستم گفت: «گفتم بسه.»

درددل‌های غیررسمی: اعتراض شهرستانی‌ها به سریال‌های لهجه‌دار تلویزیون

اینجا تهرونه، شهر رندونه

علیرضا محمودی

اگر اعتراض به لهجه و رفتار بازیگران سریال‌ها و فیلم‌ها نشانه هوشیاری و حساسیت فرهنگی مردمان صاحب آن لهجه و آیین محسوب می‌شود، باید به حال مردم تهران گریست که در برابر تاریخ سینما و تلویزیون در ایران و این همه استفاده بی‌رحمانه از لهجه، منش و فرهنگ تهرانی هنوز که هنوز است، تکانی به خودشان نداده‌اند. اگر کسی طالب باشد و باحوصله مرور کند، بدون شک سینمای ایران مملو است از هتک حرمت تهران و تهرانی. در سینمای ایران هر چی قاچاقچی و خبیث و متجاوز و... سراغ دارید، تهرانی است. در اغلب فیلم‌های ایرانی تهران جایی است که مردمانی همچون گرگ در کمین نشسته‌اند تا کلاه شهرستانی‌های ساده‌دل را بردارند. لهجه تهرانی اولین نشانه شخصیت‌های بی‌رحم است. تهران در هیچ فیلمی شهری مهربان و دوست‌داشتنی به تصویر کشیده نشده و در پشت دیوارهای این شهر پردود و هیاهو همیشه خیانت حرف اول را می‌زده و در سر آدم‌ها همیشه نفرت زبانه می‌کشد. از دختر لر (۱۳۱۲، عبدالحسین سپنتا) اولین فیلم ناطق فارسی- که در آن مهم‌ترین ویژگی تهرانی‌ها بد بودن توصیف می‌شود- تا تولیدات امروز سینمای ایران همیشه این تهران بوده که همچون هیولایی سیری‌ناپذیر هر چیزی را که بویی از عشق و سادگی و صفا و صمیمیت برده، در خود می‌بلعد و نابود می‌کند.

تصویر تهران در سینما و تلویزیون ایران نشانه قابل توجهی از نگرش روستایی به شهر است. در حالی که تهران سال به سال توسط مهاجرانی که رویای زندگی بهتر داشته‌اند، از هر رویایی خالی می‌شود، دور از ذهن نیست که توسط افکار عمومی به عنوان شهری بی‌رحم و ساکنان آن به عنوان مردمانی سنگدل شناخته شود. برای آدم‌های ساده‌ای که تهران را عامل اصلی شکست‌های زندگی‌شان می‌دانند، استقبال از تصویری ترسناک از شهر مطلوب است و چون سینمای عامه‌پسند همیشه به دنبال سلیقه عمومی حرکت می‌کند، انباشته شدن سینمای ایران از تصویری تا این حد بی‌رحم از تهران بدون شک جای بحث ندارد. سینما وسیله انتقام مردمی حاشیه‌نشین است که زورشان به این ابرشهر بی‌عاطفه نمی‌رسد.

تهران دیگر شهر تهرانی‌ها نیست. مجموعه‌ای است از همه ایرانی‌ها و اقلیمی است حاصل از ترکیب همه اقلیم‌ها و تاریخی است سررشته از تاریخ همه اقوام و لهجه‌ای است به دست آمده از همه لهجه‌ها و رفتاری است متعلق به همه فرهنگ‌ها و دیگ هفت‌جوشی است از همه خرده‌فرهنگ‌ها. تهرانی بودن یعنی چیزی در حدود هیچ و در محدوده همه چیز.

اگر هنوز در اصفهان لهجه‌ای هست برای تکلم و در شیراز تخت جمشیدی برای تفرج و در همدان گنجنامه‌ای برای تجمع و در تبریز ستارخانی برای تفاخر، برای تهران چه چیزی باقی مانده برای تحمل. از همان وقتی که بزرگان محله آب‌منگل به تصویر ارائه شده از بچه‌محل‌هایشان در برابر بچه‌های گذر نایب گربه اعتراضی نکردند، باید حساب کار دست همه می‌آمد که تهران تنها اسمی است روی نقشه نه رسمی در سینه.

زمانی علی حاتمی برای نشان دادن محل وقوع داستان مادری تهرانی، ماشین بچه‌هایش را از زیر سردر باغ ملی رد می‌کرد. امروز روی هر تصویر درهم و برهمی از یک خیابان شلوغ و مردمی که بی‌توجه به هم با هر زبان و لهجه‌ای سخن می‌گویند، می‌توان نام تهران را گذاشت و غصه هم نخورد که: اینجا تهرونه. شهر رندونه.

در گذر زمان: سالروز تولد فریدریش نیچه

ویران کننده جهان

علی عبداللهی

سال پیش درست همین موقع در سیلس ماریا بودم؛ اقامتگاه تابستانی نیچه در سوئیس. اتاقکی کوچک با یک پنجره خرد در ضلع جنوب غربی خانه بزرگ که حال موزه شده و برخی وسایل شخصی نیچه را در آن نگهداری می‌کنند. حال و هوای آنجا درست همانند چشم‌انداز فکری نیچه است؛ دریاچه‌ای کوچک با آب‌های زلال و خنک، جزیره کوچک در میانه‌اش، در جزیره و دور دریاچه درخت‌های کاج و سرو و در میان این دو کوره‌راهی که نیچه هر روز از آن می‌گذشته و اندیشه‌های خود را در حال رفتن و گام برداشتن می‌آفریده.

کوه‌های آلپ، دور و بر این کلیت خاموش را گرفته است. آرام‌جایی دنج و به کمال که هم دریا دارد، هم کوه‌های بلند و پربرف و سبز و هم جنگل و هم جزیره.

ناخودآگاه به یاد زرتشت می‌افتیم در این چشم‌انداز با اندیشه‌های فرارونده و آتشین‌اش. اگر زرتشت را برسازنده جهان دوقطبی بدانیم، نیچه ویران‌کننده آن جهان است و عجیب این است که درست این دو در جایی به هم می‌رسند. و دو ناهمگون کنار هم قرار می‌گیرند. نیچه را معمولاً برسازنده ابرانسان، فروریزنده بنیان‌های کهن و واضع اراده معطوف به قدرت می‌دانند. اما از نظر من نیچه جانی فرارونده و آتش‌گون است؛ بی‌قراری که زندگی را می‌فلسفد با همه جلوه‌های آن و جلوی همه چیز پرسش نمادین می‌گذارد و در عین حال هیچ پاسخ حاضر و آماده‌ای به هیچ چیز نمی‌دهد و گریستن با چشم‌های عقاب را به ما می‌آموزد. او همان‌گونه که در جهان کوچک سیلس ماریا همه چیز را دور و بر خود دارد در اندیشه‌هایش نیز هیچ چیز را از قلم نمی‌اندازد و چون کاهنی است که برخلاف معمول با دنباله‌روی و تقلید بس بسیاران و انسان رمه‌ای میانه‌ای ندارد. همان‌گونه که به تماشای تکامل مثالی سیلس ماریا نشسته بودم آوای گات‌ها در هوا پراکنده بود و آنگاه از خود پرسیدم که جهان و فلسفه و اصولاً زندگی بدون نیچه چه رنگی می‌داشت.

وصف‌العیش نصف‌العیش

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

کرگدن‌نامه

هرچه سعی می‌کنیم که از مباحث لایحه حمایت از خانواده فرار کنیم، نمی‌شود. ما را چه به این بحث‌ها؟ اصلاً ما کجای این لایحه منفعتی برای خویش داریم که بخواهیم تتمه بحث مجلس را به گور پیرمردان بکشیم؟ ما یک جمع پنج‌نفره هستیم که چهار نفرمان ساکن دیار باقی هستند و من هم باور بفرمایید که به اسم و به صورت زنده‌ام، وگرنه از نمد این لایحه، کلاهی برایم درنمی‌آید. من لایحه را اینقدری که رسانه‌ها بازتاب دادند، نگاه کردم، هیچ بند و تبصره‌ای ندیدم که تصویب، یا عدم تصویبش، نفع و ضرری به حال من و قلندران داشته باشد...

کپورچالی: من از بی‌نوایی نی‌ام روی زرد/ غم بینوایان رخم زرد کرد. ما این همه حرف زده‌ایم کجایش به فکر نفع شخصی بوده است؟ من به فکر دیگرانم. به فکر جوانان، خانواده‌ها، مردان بی‌سر و همسر، زنان بی‌شوهر... اگر به ماست که هر که ندیده، لااقل تو لمعه‌ای از فرشتگان ملازم ما را دیده‌ای. نه جایی ثبت می‌شوند، نه جایی سوال و جواب می‌کنند، نه...

مویدی: فراموش نکن که اینها اجر صبری است که در کلبه احزان کردی.

امیرشاهی: کی؟ کجا؟ چی؟ کدام صبر؟ کدام کلبه احزان؟ تا ما یاد داریم یکی باید جلوی این کپورچالی را می‌گرفت.

کپورچالی: فقط جلوی من را باید می‌گرفتند؟

روشن‌ضمیر: گر حکم شود که مست گیرند/ در شهر هرآنکه هست گیرند. من هم موافقم. هیچ کدام‌مان صبر و کلبه احزان توی کارمان نبود.

میرفتاح: غیر از من. من را با خودتان قاطی نکنید.

امیرشاهی: پس بنشین تا لایحه را برایت تصویب کنند.

مویدی: لایحه به درد چی‌اش می‌خورد؟ هزاران سال بشر زندگی کرده و اموراتش را گذرانده. از قبایل بدوی بگیر تا جوامع متمدن. هیچ کسی هم شکایتی نکرده، یا در تاریخ شکایتش ثبت نشده که بعضی امورش مختل شده و به برخی دیگر زیادی توجه شده است. آیا تا به حال که لایحه نبوده، کار مردم راه نمی‌افتاده؟ الان که خیلی جاهای دنیا لای